

تبیین فلسفی دیدگاه آرمان‌گرایانه و واقع‌گرایانه قرآن نسبت به انسان بر اساس مبانی ملاصدرا

Philosophical explanation of Quran's Idealistic and Realistic Approaches to Human according to Mulla Sadra's Principles

Mehdi Khademi*

مهدی خادمی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۰/۱

چکیده

Abstract

The Quran has two different, and at the same time coherent, approaches to human; idealistic as prescription and realistic as a means to obeying Divine commands. In the first approach, it says that all human beings have the ability to achieve their ultimate perfection and this is a proper expect of all people. But from another perspective, which is its later approach, it believes that the majority of people will not be able to achieve this task. According to Mulla Sadra, with the help of principles such a existentialism, substantial motion of soul, unity of perceiver and perceived and other principles of transcendent wisdom, we can assert that the human soul through its substantive motion and through choosing proper rationales and generally by proper training of practical and theoretical reason can achieve a complete abstraction. Yet the majority of people fail to do so and therefore choose another way in their life.

قرآن کریم دو دیدگاه متفاوت اما سازگار نسبت به انسان دارد؛ نگاهی آرمان‌گرایانه در مقام تشریح و تکلیف و دیدگاهی واقع‌گرایانه در مقام امتثال اوامر الهی. در نگاه نخست - که نگاه قرآن به انسان در مقام تشریح است - معتقد است تمامی انسان‌ها این قابلیت و توانایی را دارند که به کمال نهایی خویش دست یابند و این توقع از تمامی انسان‌ها، توقعی به‌جاست. اما از منظر دیگر - که دیدگاه قرآن به انسان در مقام امتثال است - معتقد است اکثر انسان‌ها در واقعیت نخواهند توانست به این مهم نائل آیند. می‌توان گفت از منظر ملاصدرا با توجه به اصولی مانند اصالت وجود، حرکت جوهری نفس، اتحاد عاقل و معقول و دیگر اصول حکمت متعالیه - نفس انسان با حرکت جوهری خویش و با انتخاب معقولات متناسب و (در مجموع با) تربیت صحیح عقل نظری و عقل عملی، این توانایی و قابلیت را دارد که خود را به مرحله تجرد تام برساند. در عین حال، اکثر انسان‌ها از این امر مهم غافل شده و در عمل راه دیگری را در حیات خویش اتخاذ می‌کنند.

Keywords: idealistic, realistic, perfect man, holly Quran, Mulla Sadra, Mulla Sadra's principles.

واژگان کلیدی: آرمان‌گرایی، واقع‌گرایی، انسان کامل، قرآن کریم، ملاصدرا، مبانی ملاصدرا.

مقدمه

بی‌شک یکی از مهم‌ترین منابع فکری ملاصدرا در نظام فلسفی‌اش قرآن کریم است. ملاصدرا مفتخر است که توانست معارف بلند و عمیق قرآن را به صورت برهانی ارائه کند؛ موفقیت مهمی که به‌زعم وی متفکران پیش از او نتوانسته بودند به‌انجام برسانند. ملاصدرا می‌خواهد نشان دهد که آرای وی کاملاً با معارف قرآنی همسو بوده و می‌توان هماهنگی منسجم میان آرای وی و آموزه‌های قرآنی را درک کرد.

این نوشتار درصدد است یکی از دیدگاه‌های عمیق قرآن کریم درباره انسان را بر اساس حکمت متعالیه ملاصدرا مستدل نماید. قرآن کریم دو دیدگاه متفاوت اما سازگار، نسبت به انسان دارد. مقصود خداوند از خلقت انسان، هدایت تمامی انس و جن نه بخشی از آنان است؛ به‌طور کلی هیچ معلم، مربی و استادی نمی‌خواهد صرفاً تعدادی از شاگردانش موفق شوند بلکه آرزومند سربلندی تمامی شاگردان خود است. به‌طریق اولی، خداوندی که رحمانیت و رحیمیتش علی‌الإطلاق است، می‌خواهد تمامی مخلوقاتش به کمال نهایی‌شان نائل آیند. بنابراین، آرمان نهایی قرآن کریم و هدف نهایی آن در مقام تشریح، رسیدن تمامی مخلوقات به غایتشان است. نام این دیدگاه «آرمان‌گرایی» نهاده شده است. این توقع قرآن از تمامی انسان‌ها توقع نابه‌جایی نیست و خداوند متعال برای رسیدن انسان‌ها به کمالاتشان مبانی و راهکارهایی وضع کرده است. این مبانی عبارتند از: اعطای عقل به تمامی انسان‌ها، قرار دادن فطرت در نهاد آنها، فرستادن انبیا برای هدایت آنها و...

از طرف دیگر، همین مخلوقات هنگامی که موجود می‌شوند، به دلایل مختلف، صرفاً بخش اندکی از آنها نه تمامی آنها می‌توانند به سر منزل مقصود نائل آیند و در عمل این آرمان قرآنی به‌طور کامل محقق نمی‌شود. این دیدگاه نیز

به‌نوبه خود مبانی و دلایلی دارد، مانند وجود شیطان، نفس اماره، اختیار، دوستان بد و... این دیدگاه نگاه قرآن به انسان در مقام امتثال است که از آن به دیدگاه «واقع‌گرایانه» تعبیر شده است. یقیناً این دو دیدگاه، معارض یکدیگر نیست؛ البته مقصود از «آرمان‌گرایانه» و «واقع‌گرایانه» نیز معانی رایج فلسفی آن، یعنی معانی راسیونالیستی و تجربه‌گرایی آنها نیست بلکه مقصود معانی تحت‌اللفظی این واژه‌ها است.

نگاه آرمان‌گرایانه قرآن نسبت به انسان در مقام تشریح به این معنی است که مطلوب و آرمان قرآن پیش از خلقت انسان این است که تمامی انسان‌ها نه بخشی از آنها- به کمالات شایسته خویش نائل آیند. به عبارت دیگر، انسان مطلوب و انسان آرمانی نزد قرآن همان انسان کاملی است که بتواند همه استعدادهای معنوی خویش را به منصه ظهور برساند. این مهم از تمامی انسان‌ها توقع می‌رود؛ زیرا این استعداد و توانایی در درون تمامی آنها قرار داده شده است.

نگاه واقع‌گرایانه قرآن در مقام امتثال نسبت به انسان یعنی اینکه در واقعیت و در عمل، اکثر انسان‌ها نخواهند توانست این استعداد و کمالات بالقوه را در درونشان به فعلیت برسانند و لذا به آن درجه از انسانیت تام که مراد قرآن است، نائل نخواهند شد.

هدف مقاله حاضر تحلیل و اثبات این است که این دو مفهوم در طول هم قرار داشته و هیچ نوع ناسازگاری با یکدیگر ندارند. فرضیه نوشتار این است که این دیدگاه قرآنی، دیدگاهی عقلانی نیز هست و با مبانی فلسفی ملاصدرا نیز می‌توان این آموزه قرآنی را برهانی نمود. بنابراین، قصد ما تفسیر قرآن نیست بلکه همان‌گونه که از نام مقاله پیداست، تبیین فلسفی این دیدگاه قرآنی بر اساس مبانی تفکر ملاصدرا مد نظر است. به عبارت دیگر، هدف این مقاله تقریر جداگانه این دو دیدگاه نیست بلکه تبیین عقلی این دو دیدگاه بر

افراد صالحی مانند مریم (س)، اصحاب کهف، لقمان حکیم، آسیه، همسر فرعون و... که نبی و رسول نیستند و انسان‌های کاملاً معمولی‌اند یاد می‌کند که توانسته‌اند در بدترین شرایط فرهنگی و فضای مملو از فساد و گناه، خود را حفظ کرده و در همان شرایط بد، یاد و ذکر خداوند را فراموش نکنند تا این مسئله را ثابت کند که رسیدن به کمال برای انسان نه تنها امکان عقلی بلکه امکان وقوعی نیز دارد.

مبانی دیدگاه آرمان‌گرایانه قرآن نسبت به انسان را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

الف) انسان به‌مثابه بهترین مخلوقات. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین: ۴)، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون: ۱۴). بر اساس این آیات شریفه خلقت انسان به بهترین وجوه انجام شده تا بتواند به والاترین مراتب کمال نائل آید.

ب) قابلیت تمامی انسان‌ها برای نیل به حیات طیبیه. «مَنْ عَمَلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۷). هر فردی از انسان‌ها اگر از روی ایمان به خدا عمل صالح انجام دهند، خداوند آنها را به مرتبه حیات طیبیه که همانا والاترین نوع حیات است، هدایت می‌کند.

ج) بهره‌مندی وجود انسان از روح خداوند. «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (ص: ۷۲)، «وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (اسراء: ۸۵). بر این اساس، آن ویژگی مهمی که باعث می‌شود در انسان قابلیت رسیدن به کمال نهفته باشد، بهره‌مندی وی از روحی است که از جانب خداوند به او افاضه شده است.

د) وجود عنصر عقل و شعور در انسان. «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (انبیاء: ۱۰). عنصر عقل و شعور بارزترین ویژگی روح در انسان است و به‌سبب همین عنصر است که او می‌تواند درکی کامل از عالم هستی و آنچه در آن است

اساس اندیشه صدرایی است تا روشن گردد که میان آنها تعارضی در کار نیست.

روش تحقیق این مقاله روشی توصیفی-تحلیلی است، به این ترتیب که ضمن توصیف این دو دیدگاه از منظر قرآن کریم و فلسفه ملاصدرا، تلاش می‌شود تا بر پایه مبانی فلسفی ملاصدرا تحلیلی عقلانی از آنها به‌دست داده شود.

۱. دیدگاه آرمان‌گرایانه قرآن درباره انسان

قرآن کریم دیدگاهی آرمان‌گرایانه نسبت به انسان دارد، به این معنی که معتقد است تمامی انسان‌ها قادرند خود را به قرب الی الله و شناخت اسماء و صفات او برسانند. از منظر قرآن کریم این قابلیت در تمامی انسان‌ها وجود دارد. آیاتی که تمامی انسان‌ها را مخاطب قرار داده و از آنها می‌خواهد که خداوند را بپرستند و از شیطان تبعیت نکنند، به این معناست که در تمامی آنها این ظرفیت و توانایی وجود دارد؛ امر کردن به موجوداتی که قابلیت پیروی از آن را ندارند کاری عبث و غیر حکیمانه است و کار عبث هرگز از خداوند متعال صادر نمی‌شود.

به‌عنوان مثال، آیه «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶) می‌فرماید هدف از خلقت تمامی انس و جن، پرستش پروردگار متعال است؛ یا آیاتی مانند «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۲۱)، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره: ۱۶۸)، «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس: ۶۰-۶۱). آیاتی از این قبیل در قرآن کریم فراوان به‌چشم می‌خورد که خداوند متعال در آنها عموم انسان‌ها را مورد خطاب و امر و نهی قرار داده و لذا مطلوب او (جل عزه) وصول تمامی انسان‌ها به مقام قرب الهی است.

قرآن کریم در آیات مختلف در کنار انبیاء، از

را با وعده جهنم، بر حذر داشته است (غافر: ۶۰).

۲. دیدگاه واقع‌گرایانه قرآن نسبت به انسان

قرآن کریم افزون بر دیدگاه آرمان‌گرایانه، دیدگاهی واقع‌گرایانه نیز نسبت به انسان دارد، به این معنی که علی‌رغم استعداد، قابلیت و توانایی انسان نسبت به شناخت حق و عبادت او و نیل به کمالات هستی، می‌پذیرد که این اتفاق در عمل رخ نمی‌دهد و تمامی انسان‌ها در هیچ زمانی نخواهند توانست به این مهم نائل آیند؛ تمامی داستان‌های تاریخی نقل شده در قرآن، مانند داستان اقوام لوط، عاد، ثمود و... مؤید این برداشت هستند. خداوند متعال در قرآن کریم تذکر می‌دهد که اکثر انسان‌ها نخواهند توانست به قرب او نائل آیند و لذا بندگان مقرب او اندک خواهند بود. آیاتی مانند «...وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورِ» (سبأ: ۱۳)، «وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (یس: ۶۲)، «وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید: ۱۶)، «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبِيَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (حدید: ۲۵) و دیگر آیات از این دست، دلالت بر دیدگاه واقع‌گرایانه قرآن نسبت به انسان دارد.

مبانی دیدگاه واقع‌گرایانه قرآن نسبت به انسان را می‌توان به شرح ذیل برشمرد:

الف) وجود شیطان. «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزَيِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» (حجر: ۳۹). بر اساس این آیه شریفه و دیگر آیات مشابه، شیطان یک موجود خارجی عینی و نه وهمی است که همواره در صدد به انحراف کشیدن انسان بوده و در نتیجه مظهر گمراهی و ضلالت انسان‌ها به‌شمار می‌رود.

ب) هوای نفس. «وَمَا أُبْرِيئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» (یوسف: ۵۳). به‌طور کلی خداوند دو نوع گرایش در نفس قرار داده است، گرایش به خوبی و گرایش به

به‌دست آورد. این عنصر در تمامی انسان‌ها وجود دارد و لذا تمامی انسان‌ها می‌توانند با به‌کارگیری صحیح آن، به مراتب بالای هستی نائل آیند.

ه) فرستادن انبیاء برای تمامی انسان‌ها در هر زمان و مکانی. «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...» (نحل: ۳۶). طبق این آیه شریفه، خداوند متعال برای تمامی امت‌ها رسولانی را فرستاد تا آنها را به عبادت خداوند و اجتناب از شرک و کفر هدایت کنند و این ارسال رسل برای تمامی امم بوده و هیچ امتی از این قاعده مستثنی نبوده است.

و) توفیق الهی. «وَلَيُبْصِرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَبْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حج: ۴۰). در این آیه شریفه و آیات مشابه، خداوند متعال با تأکید فراوان می‌فرماید یاری کردن دین خدا باعث می‌شود نصرت خداوند شامل حال انسان شود. بنابراین، تمامی انسان‌ها می‌توانند از این ابزار برای رشد و هدایت خویش استفاده نمایند.

ز) قابلیت استقامت انسان در مقابل شیطان و هواهای نفسانی. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت: ۳۰). بر اساس این آیه شریفه تمامی انسان‌ها قابلیت تعبد خداوند و استقامت در مقابل دشواری‌های گناه و انحراف را دارند و لذا به هر فردی که این مسیر را انتخاب کند بهشت برین وعده داده شده است.

ح) توسل. «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (یوسف: ۹۷). توسل به اولیاء الله می‌تواند انسان را از تباهی گناه و انحراف نجات دهد و این ابزار نه تنها در آیات قرآن که در روایات نیز مورد تأکید فراوان است.

ط) دعا. «وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ» (مؤمنون: ۹۷). از مهم‌ترین ابزارهای انسان برای رسیدن به کمال، استفاده از دعا و خواستن از منبع لایزال الهی است و خداوند نیز وعده استجابت داده و به افرادی که متکبرانانه از این ابزار استفاده نکنند

انحراف کشیده شدن انسان‌ها شده است.

ط) فراموش کردن یاد خدا. «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۹). فراموش کردن یاد خدا به این است که انسان‌ها از اوامر الهی عدول کنند و مرتکب معاصی شوند و همین سبب فراموشی خویش و در نتیجه دوری از قرب الهی و رضوان او خواهد شد.

ی) گناه و ترک اوامر الهی. «وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ» (نساء: ۱۴). عمل به محرمات و دوری از اوامر خداوند نتیجه‌ای جز دوری از رحمت او و گرفتار شدن در عذابی که خودش برای خودش فراهم آورده در بر نخواهد داشت.

۳. دیدگاه آرمان‌گرایانه ملاصدرا درباره انسان

از آنجا که قرآن کریم یکی از مهم‌ترین منابع فکری ملاصدراست و ادعای وی نیز این است که توانسته میان قرآن، برهان و عرفان توافق ایجاد کند. او نیز به تبعیت از قرآن کریم، دیدگاهی آرمان‌گرایانه نسبت به انسان اتخاذ کرده است. از نظر وی انسان به ما هو انسان این قابلیت را دارد که به مراحل والای وجود نائل آید. به عبارت دیگر، هر موجودی که از نعمت نفس ناطقه برخوردار است، استعداد رسیدن به مراحل تجرد تام را نیز داراست: «فالجنین ما دام في الرحم نام بالفعل، حیوان بالقوة و إذا خرج من بطن أمه قبل الأشد الصوري فهو حیوان بالفعل، إنسان بالقوة و إذا بلغ البلوغ الصوري يصير إنساناً بالفعل، ملكاً بالقوة» (ملاصدرا، ۱۴۱۷: ۱/۲۲۹).

در این دیدگاه هنگامی که انسان به بلوغ ظاهری نائل آمد، انسانی بالفعل است و در عین حال، فرشته‌ای بالقوه. ملاصدرا معتقد است این بالقوه فرشته بودن، فطری تمامی انسان‌هاست، یعنی در سرشت تمامی انسان‌ها به ودیعه گذاشته شده است (همو، ۱۳۶۶: ۴/۲۹۱). وی تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید تمامی انسان‌ها به‌نحو

بدی؛ این گرایش به بدی و خوبی در تمامی انسان‌ها به ودیعه گذاشته شده است. تبعیت از گرایش‌های نفس بدون تفکر و تأمل می‌تواند انسان را به ورطه‌های مهلک گناه بکشاند، انسان باید با استفاده از عقل و همچنین خداترسی مانع تسلط خواهش‌های نفسانی بر خود شود.

ج) وجود اختیار در انسان. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳). در تمامی انسان‌ها عنصری به نام اختیار نهفته است که استفاده نادرست از آن در طول تاریخ موجب شده افراد بسیاری به گمراهی و فساد کشانده شوند.

د) وراثت. «بِأُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْیًّا» (مریم: ۲۸). طبق این فرموده قرآن کریم وراثت می‌تواند علتی ناقصه برای به انحراف کشیده شدن انسان‌ها قلمداد شود.

ه) دوستان بد. «يَا وَيْلَتَى لَيْتَى لَئِنِّي لَمَّ أَتَّخِذَ فُلَانًا خَلِيلًا» (فرقان: ۲۸). دوستان نااهل نیز می‌توانند به‌نوبه خویش سدی برای رسیدن به کمال باشند و تاریخ گواهی می‌دهد که چه بسیار افرادی که توسط دوستان ناپاک گمراه گشته‌اند.

و) حاکمان ظالم. «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ» (نمل: ۳۴). بر اساس این آیه و نیز گواهی تاریخ، حاکمان ستمگر توانسته‌اند فکر مردم خویش را منحرف کرده و آنها را به ذلت بکشانند.

ز) آزمایش الهی. «أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت: ۲). خداوند متعال همه انسان‌ها را در طول حیاتشان دچار آزمایش و ابتلا می‌کند و چه بسیار افرادی که نتوانسته‌اند از این آزمایش سربلند بیرون آیند.

ح) شخصیت. «قُلْ كُلُّ يَعْملُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (اسراء: ۸۴). بر اساس این آیه شریفه، بنیه بدنی، صفات اخلاقی و محیط اجتماعی در حد اقتضای نه‌علیت تامه- در اعمال آدمی اثر دارد و در تاریخ نیز به اثبات رسیده است که این شاکله به‌مثابه علتی ناقصه موجب به

قوله: وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (همان: ۳۳۸).

اساساً ملاصدرا معتقد است مقصود از خلقت نفوس ناطقه، رسیدن تمامی آنها به اوج کمال که همان مرتبه «خلیفة‌اللهی» بودن اوست (همو، ۱۳۶۰: ۱۰۹) و تا در نفوس ناطقه، استعداد و قابلیت رسیدن به این درجه نباشد، توقع از آنها توقعی غیر حکیمانه خواهد بود. بنابراین، انسان به ما هو انسان یا به عبارت دیگر، هر موجودی که مصداقی برای انسان قرار گیرد، در او ظرفیت نائل شدن به مراتب والای کمال وجود خواهد داشت. از این دست عبارات در آثار ملاصدرا فراوان یافت می‌شود. او در این دیدگاه از واژه «انسان» یا «نفس ناطقه» استفاده می‌کند و مقصود او این است که تمامی انسان‌ها نه بخشی از آنها- این قابلیت را دارا هستند. این همان دیدگاه آرمان‌گرایانه ملاصدرا درباره انسان است که توضیح آن گذشت.

۴. دیدگاه واقع‌گرایانه ملاصدرا درباره انسان

صدرالمتألهین در عین اینکه دیدگاهی آرمان‌گرایانه نسبت به انسان دارد، دیدگاهی واقع‌گرایانه نیز دارد؛ به این معنی که معتقد است گرچه تمامی انسان‌ها بالفطره قابلیت رسیدن به مراحل والای وجود را دارند اما این اتفاق در عمل رخ نمی‌دهد و عملاً اکثریت انسان‌ها نمی‌توانند به این توانایی و ظرفیت خویش، جامه عمل ببوشند. ملاصدرا این دیدگاه را از منطق قرآن اخذ کرده و به تبعیت از قرآن کریم معتقد است انسان‌ها در عمل بر خلاف مسیر اصلی‌ای که می‌بایست در آن گام بردارند، حرکت می‌کنند. در واقع، استحقاق روح و نفس ناطقه در این است که به مقام لقاء الله برسد اما متأسفانه اکثر انسان‌ها به این مرحله دست نخواهند یافت (همان: ۱۳۱).

از این منظر ملاصدرا معتقد است اکثر انسان‌ها در زندگی خویش غیر خدا را می‌پرستند و پرستش غیر خدا همان حرکت بر خلاف مسیر

غریزی و جبلی به سمت عالم آخرت در حرکتند (همو، ۱۳۵۴: ۴۶۱) و این حرکت فطری تمامی آنهاست: «لعلم یقیناً أن النفوس متوجهة بحسب الغریزة إلى عالم آخر إليه رجوعها و منتهاها، و إن غفل عن هذا التوجه العقلي و السلوك الأخری أكثر الناس، إلا أنه مرکوز في طبیعة الجميع، مفطور علیه فطرة الكل، كما يدل علیه قوله تعالی: «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» و آیات كثيرة في هذا المعنی» (همان: ۳۲۱).

از آنجایی که تمامی انسان‌ها دارای نفس ناطقه‌اند، قابلیت نائل شدن به مراحل تجرد تام را دارند، اگر بتوانند مسیر کمال را به درستی طی کنند یقیناً به نحو بالفعل به تجرد تام خواهند رسید و در مرتبه وجودی ملائکه‌الله قرار خواهند گرفت (همان: ۲ / ۳۴۰؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۸ / ۱۳۷؛ همو، ۱۳۶۳: ۵۵۵). ملاصدرا تصریح می‌کند که قوام انسان به همان بُعد مملکی اوست و اگر این استعداد در او به فعلیت نرسد، به یقین انسانیت او نیز نابود شده است (همو، ۱۹۸۱: ۴ / ۲۹۱).

از منظر ملاصدرا استعداد مملک شدن در انسان‌ها به خاطر قوه عاقله در اوست (همو، ۱۳۶۶: ۱ / ۴۲۹-۴۲۸؛ همو، ۱۳۵۴: ۲۰۳). بنابراین اگر انسان بتواند خود را به عالی‌ترین مرتبه عقل نظری -یعنی عقل مستفاد- و نیز عالی‌ترین مرتبه عقل عملی -یعنی فنای نفس از ذاتش و قصر نظر از ملاحظه پروردگار- برساند، خواهد توانست به نحو بالفعل، مملکی از ملائکه الهی شود (همو، ۱۴۱۷: ۱ / ۲۱۷-۲۱۶). این خصوصیت متعلق به تمامی انسان‌هاست و تمامی انسان‌ها به سبب داشتن قوه تعقل، ظرفیت نائل شدن به این مرتبه از مراتب هستی و بلکه بالاتر از مرتبه ملائکه را دارند (همان: ۲ / ۷۰۴). این مرتبه، یعنی رسیدن از مرحله استعداد مملک شدن به فعلیت مملک شدن و بلکه بالاتر از آن، مرتبه انسانیت حقیقی نیز نامیده شده که در قرآن کریم از آن به «روح منسوب به خداوند» تعبیر شده است: «و من هاهنا یقع علیه اسم الإنسانية بالحقیقة و هذه الحقیقة هي الروح المنسوبة إلى الله تعالی في

شهوته و میل به دنیا غلبه می‌کند چراکه انجام شهوات امری سهل و ساده اما انجام عبادات سخت و دشوار است و اغلب انسان‌ها مایلند کارهای ساده را انجام دهند ولو اینکه به ضررشان تمام شود (همو، ۱۳۶۰: ۱۳۶).

از دیگر دلایلی که سبب می‌شود اکثر انسان‌ها از این امتیاز محروم شوند این است که چون به تربیت عقلی خویش -عقل نظری و عقل عملی- نپرداخته‌اند، همیشه در طول حیات خویش رذائل را فضیلت می‌پندارند؛ به عنوان مثال، تهوّر را شجاعت و خمودی را عفت قلمداد می‌کنند. همچنین نفوس این انسان‌ها به سبب عدم توجه به تربیت و رشد صحیح خود، در حد نفس حیوانی، یعنی در حد علم تخیلی و توهمی باقی می‌ماند (همان: ۵۱۹؛ همو، ۱۴۱۷: ۱/ ۲۰۳) و لذا توهم می‌کنند که سفسطه همان برهان عقلی است؛ شاید به این دلیل اهل سفسطه از الفاظ حکما و منطقیون استفاده می‌کنند و اکثریت مردم نیز قدرت تحلیل سخنان باطل اهل سفسطه را ندارند و در نتیجه آراء آنها را پذیرفته و در نهایت، اکاذیب و تشویش‌های شیطانی آنها را غایت مراحل عرفانی پنداشته و در نظر می‌گیرند (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۱۷۴-۱۷۳).

به دیگر سخن، از آنجا که اکثریت انسان‌ها فاقد بصیرت باطنی، گوش عقلی و قلب مملوّ از ایمانند، میان آنها و حق حجابی برقرار است. این حجاب چیزی مانند آسمان، زمین یا دریا نیست بلکه همان جهل، شهوت، غضب و به‌طور کلی هواهای نفسانی‌شان حجاب آنهاست (همو، ۱۳۰۲: ۲۸۹). از دیدگاه ملاصدرا انسان‌هایی که حجاب‌های ظلمانی آنها را فرا گرفته و افعال شهویّه و غضبیّه و نیز اعمال بهیمیّه و سبیّه در نفوسشان رسوخ کرده باشد، نفوس آنها دیگر دارای نفس ناطقه یا همان عقل نخواهد بود؛ نه به‌نحو بالقوه و نه به‌نحو بالفعل: «أكثر الناس ماداموا في الدنيا... فليست نفوسهم هي أرواحاً و لا عقولاً لا بالفعل و لا بالقوة و لا لها نشأة إلا نشأة الحس فقط؛

واقعی تکامل روح است (همو، ۱۴۲۰: ۳۰۳). البته آنها موجودی به‌نام خدا را می‌پرستند اما نه خدای واقعی بلکه خدایی که خودشان تصور می‌کنند؛ چنین خدایی مورد قبول فلاسفه و انبیاء نیست بلکه بتی وهمی است که به‌جای خداوند متعال می‌پرستند (همو، ۱۳۶۶: ۱/ ۴۰). بنابراین آنها نخواهند توانست به مرحله تجرد تام نائل آیند و لذا از مشاهده عالم ملکوت محروم خواهند ماند (همو، ۱۳۷۸: ۱۰۹) و در عالم آخرت از هیچ درجه عقلی‌ای برخوردار نخواهند بود؛ اگر برای آنها در آن عالم لذت و کمالاتی باشد هم لذت‌ها و کمالات مثالی و ظنی خواهد بود (همو، ۱۳۵۴: ۳۳۵؛ همو، ۱۹۸۱: ۹/ ۲۵).

یکی از دلایلی که اکثر انسان‌ها به‌دنبال به فعلیت رساندن استعدادهای اصیلشان نیستند، این است که گمان می‌کنند هویت و حقیقت آنها صرفاً همین بدن است و چیزی به‌نام روح مجرد وجود ندارد (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۲۷۹؛ همو، ۱۳۶۶: ۱/ ۳۰۵). ابن‌سینا نیز در نمط چهارم کتاب اشارات و تنبیهات به این مسئله اشاره کرده است (ابن‌سینا، ۱۳۷۵: ۹۵) و شاید دیدگاه ملاصدرا در این باره متأثر از اوست.

آنچه سبب می‌شود اکثر انسان‌ها گمان کنند حقیقت وجودی آنها تنها بدن آنهاست، این است که اکثریت نفوس ناطقه در طول زندگی‌شان صرفاً به تربیت بدن خویش همت می‌گمارند و کمتر به مباحث عقلی توجه می‌کنند. هنگامی که تمامی هم و غم انسان‌ها به تربیت اعضای محسوس و بدنشان مصروف گشت، هر آنچه را که محسوس است موجود پنداشته و به چیزی به‌نام «نفس مجرد» اعتقادی نخواهند داشت؛ و مادامی که به روح مجرد اعتقادی نداشته باشند، طبعاً به تربیت و رشد آن نیز اهمیتی نداده و نهایتاً نخواهند توانست به کمال واقعی خویش که همان ارتقا به مرتبه تجرد تام است، نائل آیند (ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۳۸۹). به عبارت دیگر، بر اکثر انسان‌ها قوه

کنفوس سائر الحيوانات» (همو، ۱۳۶۶: ۱/۳۹۳).

دیگر دلایل و شقوق عدم توفیق اکثریت انسان‌ها به نیل به کمال تامه به‌طور خلاصه چنین است:
نخست اینکه نفس از مقصد و غایت مطلوبش عدول کند؛ بدین معنا که اگر نفسی خود را از کدورت معاصی پاک کند اما حق برای او روشن نباشد و آن نفس حق را نخواهد، از راه ملکوت که لازمه آن صرف فکر و تأمل در آیات ربوبی است عدول خواهد کرد و تمام همت خود را صرف اعمال ظاهری دین و آداب و اوراد شرعی، بدون تأمل خواهد نمود.

دوم آنکه نفس خود را از بند شهوت رها کرده است و واقعاً قصد تحقیق آزادانه دارد اما اسیر یک برداشت پیش‌ساخته است. همین عامل باعث می‌شود تا به حقایق، آن‌چنانکه هستند، دست نیابد و آنچه را که از راه همین برداشت پیش‌ساخته بدان دست یافته است، پایه تحقیقات خود قرار دهد. در این صورت، تمام همت خویش را صرف دفاع از این عقیده انحرافی خواهد کرد. شاید اکثر متکلمین و متعصبین به مذاهب گوناگون، درگیر این حجاب و مانع باشند؛ حجابی که آن‌چنان در نفسشان رسوخ کرده است که سال‌ها از درک حقایق فاصله گرفته‌اند و شاید به هیچ عنوان نتوانند خود را از این ابتلا رهایی بخشند.

سوم اینکه نفس به روشی که باید از طریق آن به حقایق دست یابد، آگاه نباشد، چراکه نمی‌توان از هر روشی به علم حقیقی دست یافت بلکه باید از مقدمات لازمی بهره جست که علما و متبحران در آن رشته، سال‌ها از همین طریق به این علوم دست یافته‌اند. در واقع، علمی که به واسطه آنها می‌توان به سعادت اخروی نائل آمد، علوم فطری و بدیهی نیستند بلکه علمی هستند که برای حصول آنها باید از مقدمات صحیح و ترتیب درست این مقدمات، استفاده کرد. بنابراین، جهل به اصول معارف و به کیفیت ترتیب آنها مانع دست‌یابی به علم یقینی و حقیقی خواهد بود.

۵. مبانی فلسفی دیدگاه آرمان‌گرایانه و

واقع‌گرایانه قرآن (بر اساس مبانی ملاصدرا)

به یقین اگر ملاصدرا اصالت ماهیتی می‌اندیشد هرگز نمی‌توانست این دیدگاه قرآنی را برهانی نماید، زیرا اصالت ماهیتی بودن یعنی برای تمامی موجودات قالب مشخصی به‌نام جنس و فصل قائل بودن و اعتقاد به اینکه هیچ موجودی نمی‌تواند از قالب ماهوی‌اش به قالب دیگر متحول شود؛ زیرا انقلاب در ماهیت امری مُحال است. فیلسوف اصالت ماهوی برای تمامی انسان‌ها قالب معینی به‌نام حیوان و ناطق -جنس و فصل- قائل است و معتقد است این ماهیت در عالم واقعیت، دستخوش تغییر نمی‌شود بلکه تغییرات انسانی فقط در برخی اعراض او رخ می‌دهد و ذاتیات آن به دلیل استحاله انقلاب ماهیت و نیز لزوم ثابت بودن موضوع حرکت در جریان حرکت -همیشه ثابت باقی می‌ماند.

اما از آنجا که طبق منطق قرآن کریم برخی انسان‌ها می‌توانند به مراتب والای وجود نائل شده ولی درجه وجودی برخی دیگر حتی از حیوانات نیز پایین‌تر است، ملاصدرا درصدد برآمد دیدگاه اصالت ماهوی را با برهان رد کرده و دیدگاهی کارآمد جایگزین آن کند که همان اصالت وجود است. او در آثار متعدد خویش بیان می‌کند آنچه واقعیت و اصالت دارد، وجود است و ماهیت امری اعتباری و حدّ وجود است.

این وجود امری واحد و در عین حال مشکک است و این ذهن انسان است که از هر حدّ وجود یک قالب معین برای خود ایجاد می‌کند (ملاصدرا، ۱۴۱۷: ۱/۶؛ همو، ۱۹۸۱: ۱/۳۸).

از دیدگاه ملاصدرا آن بخش از وجود اصیل واحد و مشکک که در مرحله عالم ماده است، آرام و قرار ندارد و آن به آن در حال حرکت است؛ این حرکت در جوهر وجود است و به‌همین دلیل به «حرکت جوهری» مشهور شده است. حرکت جوهری در ذات انسان به‌عنوان

بخشی از عالم وجود- نیز تحقق دارد و ذات او نیز مشمول یک صیوررت دائمی جوهری است.

ملاصدرا معتقد است اگرچه انسان و هویت خاص او واحد است اما فروع و درجاتی فرعی دارد. در واقع، انسان دارای مراتبی است که مبدأ آن نطفه است و از ناحیه تکامل و حرکت جوهری خویش، پس از طی درجات نباتی و حیوانی، به مقام عقل بالفعل می‌رسد. این وجود در هر مرتبه دارای احکامی مخصوص به آن مرتبه است (همان: ۹۸/۹ و ۶۷/۳).

در نظام فلسفی ملاصدرا نفس من حیث هی نفس، در مرتبه طبیعت در حال حرکت استکمالی و اشتدادی است. در واقع، انسان یک حقیقت ممتد است، از فرش تا عرش (ملاصدرا، ۱۳۷۵: ۱۴۹). مرتبه نازله او بدن اوست. بر این اساس، بدن همان روح متجسد است. به عبارت دیگر، بدن جوهری جسمانی است که به اوصاف جسم، مانند شکل، صورت، کیفیت، کمیت و... متصف است. روح او نیز جوهری مجرد است که از خصوصیات عالم طبیعت منزله است. سیر تکامل انسان لایتناهی است و هر گونه توقف و رکودی بر خلاف حقیقت آن است. این روح دارای مراتب تجرد برزخی، عقلانی و فوق تجرد عقلانی است که حدّ یقف ندارد و در هر مرتبه، حکمی خاص دارد و در عین حال، احکام همه مراتب ظهور اطوار وجودی اوست (سبزواری، ۱۳۶۹: ۱۵۴/۵-۱۵۰).

ملاصدرا معتقد است خروج از عالم ماده به عالم آخرت، همان خروج از قوه به فعلیت است؛ در صیوررت، وجود و عدم در آغوش هم قرار دارند. رسیدن شیء از نقصان ذاتی به فعلیت و رسیدن به استقلال وجودی و بی‌نیازی از حرکت و سیلان، میان همه انسان‌ها مشترک است، زیرا به فعلیت رسیدن قوای حیوانی و نفوس بهیمی از مقام قوه و فعلیت، همان نائل شدن از نقص به کمال است؛ اگرچه این استقلال جوهری مبدأ عذاب و منشأ آلام اخروی در آخرت باشد.

کمال خاص انسان همان استکمال جوهری و ذاتی و تمامیت وجودی جنبه نظری و عملی عقل اوست و اگر فرد تنها قوای حیوانی خویش را به فعلیت برساند، از سعادت خاص انسانیت و عالم عقلانی، منحرف شده و وارد عالم شقاوت و حجب خواهد شد که با جوهر نفس ناطقه در تضاد است. میان استقلال جوهری و شقاوت و عذاب اخروی منافاتی وجود ندارد بلکه این استقلال، هر چه در جانب نفوس بهیمی تام‌تر و کامل‌تر باشد، تضاد آن با جوهر نفس ناطق بیشتر و لذا عذاب نیز شدیدتر خواهد شد (آشتیانی، ۱۳۷۹: ۱۸۹).

در نظام فلسفی صدرایی باطن و نفس انسان، در هر لحظه به نوعی در می‌آید؛ چنانکه در قرآن کریم نیز آمده است که «بلکه آنها در پوشش خلقت جدید هستند» (ق: ۱۵). در واقع، اکثر مردم از اعتراف به این نو شدن و تبدیل باطن انسان، غافل و ناتوانند. حتی بهمینار نیز در گفتگو با استاد خویش، ابن‌سینا، به این حقیقت اعتراف کرده است. بهمینار در این گفتگو تصریح می‌کند که تا هنگامی که وجود دنیوی برقرار است، ذات شیء می‌تواند تغییر کند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۲۳۰-۲۲۹).

نکته دیگر آنکه، از منظر صدرالمآلهین نفس در آغاز حدود خویش در عالم طبیعت، ویژگی کاملاً جسمانی دارد (همو، ۱۹۸۱: ۸/۳۴۷) اما همین نفس دارای استعداد ورود به عوالم دیگر و در نتیجه تحول ذاتی به موجود مجرد نیز هست (همان: ۳۳۳-۳۳۴). در واقع، او بر خلاف سایر موجودات جسمانی، نشئه وجودی‌اش منحصر در عالم طبیعت نیست بلکه از طریق تصرف در بدن، به تدریج استکمال یافته و بر اساس حرکتی که در ذاتش جریان دارد، وارد مرحله تجرد برزخی می‌شود (سبزواری، ۱۳۶۰: ۶۴۵). اما برخی از نفوس به این مرتبه، یعنی مرتبه تجرد برزخی، قانع نمی‌شوند بلکه تلاش می‌کنند خود را از این مرتبه ارتقا داده و وارد نشئه عقلی شوند. در همین

آثار و فعالیت‌های خاصی پیدا می‌کند که قبلاً نداشت. پس موجودی که زنده می‌شود، واقعاً خلق و ایجاد می‌گردد.

به عبارت دیگر، ماده، در شرایط مخصوصی و در مراحل ترقی و تکامل خویش، تبدیل به حیات و زندگی می‌شود و این نوع تکامل از نوع تبدیل شدن ناقص به کامل‌تر از خود است. وجود ناقص ماده بی‌جان، تبدیل به وجود کامل جان‌دار می‌شود.

حیات و زندگی مخلوق و معلول و اثر ماده بی‌جان نیست بلکه کمال و فعلیتی است که به آن اضافه می‌شود؛ ماده در ذات خود واجد حیات و زندگی نیست که آن را از خود بروز و ظهور دهد. استعداد و خاصیتی که در ماده برای حیات و زندگی هست خاصیت قبول و پذیرش است که در شرایط معین پیدا می‌شود، نه خاصیت ایجاد و دهندگی. به بیانی دیگر، ماده نمی‌تواند حیات و زندگی را ایجاد کند (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۳/۶۲-۶۱).

به عقیده ملاصدرا در تمامی انسان‌ها قوه ملک شدن وجود دارد و هیچ انسانی از آن مستثنی نیست. اما این قوه از چه نوع قوه‌ای است. به نظر می‌رسد این قوه همان امکان استعدادی باشد. توضیح اینکه، با ملاحظه اشیاء موجود در عالم طبیعت می‌توان پی برد که هر یک از این اشیا به‌گونه‌ای هستند که قابلیت و آمادگی تبدیل به اشیا دیگر در آنها وجود دارد؛ در غیر این صورت، جهان طبیعت فاقد هر گونه تغییر و تحولی می‌بود. اما نکته‌ای که باید بدان توجه داشت این است که ارتباط مذکور میان هر شیئی با هر شیئی برقرار نیست؛ یعنی چنان نیست که مثلاً هر بذری قابلیت آن را داشته باشد که هر گیاهی را برویاند بلکه از دانه گندم تنها گیاه گندم و از دانه جو، فقط گیاه جو می‌روید. حاصل آنکه، هر شیئی در عالم طبیعت خصوصیتی دارد که به واسطه آن خصوصیت می‌تواند به شیء یا اشیا خاصی تبدیل شود (طباطبایی، ۱۳۸۸: ۱/۳۴۰).

این امکان استعدادی سه ویژگی و نشانه دارد:

مرحله است که نفس انسانی با عقل فعال متحد شده، تبدیل وجودی می‌یابد و در نتیجه، نحوه وجودی آن وجود تجردی و عقلی می‌شود. بر این اساس، نهایت کار نفس به این جا می‌رسد که در قوس صعودی خود با مبدأ فاعلی‌اش متحد گشته و مبدأ و منتهایش یکی گردد. نفس و روح محصول قانون حرکت است.

مبدأ تکون نفس، ماده جسمانی است. ماده این استعداد را دارد که در دامن خود موجودی پیروانند که با ماوراءالطبیعه هم‌افق باشد. اساساً میان طبیعت و ماوراء طبیعت، دیوار و حائلی وجود ندارد؛ هیچ مانعی نیست که یک موجود مادی در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل به موجودی غیر مادی شود. بنابراین، هنگامی که حصول نوع طبیعی ذی‌نفس، از موجود مجرد و مادی امکان نداشته باشد، پس معلوم می‌شود که نفس جسمانی‌الحدوث است.

در تفکر صدرایی روح، خاصیت و اثر ماده نیست بلکه کمالی است جوهری که برای ماده حاصل شده و به‌نوبه خود منشأ آثاری بیشتر و متنوع‌تر از آثار ماده می‌شود. البته این جهت اختصاص به روح انسان یا حیوان ندارد بلکه در مطلق حیات و زندگی وجود دارد. در واقع، حیات به‌خودی‌خود نیرویی است مخصوص و کمالی است علی‌حده و فعلیتی است افزون، که در ماده پیدا می‌شود و آثار و فعالیت‌هایی متنوع و فراوان از خود بروز می‌دهد. نیروی حیات نیرویی است که در جریان طبیعت به ماده افزوده می‌شود و آثار زندگی معلول این نیروست؛ نه صرفاً معلول ترکیب و جمع و تفریق و تألیف اجزاء ماده. ترکیب و تألیف و جمع تفریق اجزاء ماده شرط لازم پیدایش آثار حیات و زندگی است، نه شرط کافی. هنگامی که استعدادی در ماده پیدا شود، خلق و افاضه می‌شود. به عبارت دیگر، ماده در سیر و حرکت استکمالی خود زنده می‌شود؛ یعنی واجد کمالی می‌گردد که فاقد آن بود و در نتیجه

اولاً، مخصوص موجودات عالم ماده است. ثانیاً، متصف به شدت و ضعف و قُرب و بُعد می‌شود. ثالثاً، قابل زوال و نابودی است (ملاصدرا، ۱۹۸۱: ۱/۱۵۴).

با توجه به تعریفی که ملاصدرا از امکان استعدادی به‌دست داد می‌توان نتیجه گرفت که در نظام فکری او با نگاه به ذات وجود انسان می‌توان پی برد که قوه مَلک شدن به‌عنوان یک امکان استعدادی در انسان نهفته است. این قوه سه ویژگی امکان استعدادی را داراست؛ اولاً، مربوط به یک موجود در عالم ماده است. ثانیاً، متصف به شدت و ضعف و قُرب و بُعد می‌شود. مثلاً انسانی که سال‌ها در پی تربیت عقل نظری و عملی خود است، شدت مَلک شدن و قُرب به آن در او بسیار بیشتر از کودکی است که تازه به دنیا آمده است. ثالثاً، این امکان قابلیت زوال نیز دارد؛ یعنی اگر انسان در تربیت عقلی و اخلاقی خویش راه درست را نپیماید، این استعداد را در خود به نابودی می‌کشاند (همان‌جا).

ملاصدرا با ارائه نظریه اتحاد عاقل و معقول معتقد است هر نفسی می‌تواند به واسطه اتحادش با معقولات متناسب کمالش، به درج خود را از مراحل نازل هستی به مرحله تجرد تام برساند. او در عین اینکه نفس را حقیقتی صاحب مراتب می‌داند، قائل به تعدد و تکثر بین نفس و قوای نفسانی و صور ادراک شده نیست؛ یعنی در عین اینکه نوعی کثرت تشکیکی برای حقیقت نفس قائل است ولی به این نوع کثرت که سه شیء مجزاً و مستقل یکی به‌عنوان جوهر و معروض، دیگری به‌عنوان عرض و سومی به‌عنوان ابزار و وسیله وجود داشته باشند، قائل نیست بلکه مدعی است: اولاً، جوهر ذات نفس با قوای نفسانی تباینی ندارد، یعنی نفس با مجموع قوای نفسانی یکی است. ثانیاً، نسبت هر قوه به صورت ادراکی مانند نسبت ماده است به صورت، نه مانند نسبت معروض به عرض؛ یعنی چنین نیست که

نفس یا قوه نفسانی یک امر متحصّل تام‌التحصّل است و عرضی را می‌پذیرد بلکه نفس با پذیرفتن هر صورت مدرکه در هر مرتبه از مراتب ادراکی، عین آن صورت می‌شود. به عبارت دیگر، نفس به آن «صورت» مستکمل می‌شود، یا به عبارت سوم، صور مدرکه کمال اولی نفس به‌شمار می‌روند نه کمال ثانوی آن (همان: ۳/ ۳۲۰ و تعلیقه علامه طباطبایی بر آن در پاورقی همین صفحه).

بنابراین، این تشبیه که نفس به منزله درختی است و قوای نفسانی به منزله شاخه‌های این درخت، درست نیست و اساساً در این‌جا تنه و شاخه‌ای وجود ندارد. تشبیه نزدیک‌تر به واقع این است که نفس در مرتبه عقل هیولانی به منزله نطفه‌ای است که مرحله به مرحله متکامل می‌شود؛ با این تفاوت که نفس یک حقیقت تشکیکی و صاحب مراتب است (مطهری، ۱۳۷۸: ۵/ ۲۵۱).

بحث و نتیجه‌گیری

به این ترتیب مسئله آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی قرآن نسبت به انسان از منظر ملاصدرا تبیین فلسفی می‌شود. در واقع، با مبانی فلسفی ملاصدرا مانند اصالت وجود، تشکیک وجود، حرکت جوهری، جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء بودن نفس و اتحاد عاقل و معقول، تمامی انسان‌ها به‌عنوان موجوداتی که دارای روح مجردند و این روح نیز می‌تواند طی حرکتی جوهری خودش را به تجرد محض و فعلیت کامل برساند، می‌توانند استعدادهای خویش را به‌منصه ظهور و بروز رسانده و هیچ انسانی در این زمینه در داشتن این قابلیت استثنا نیست. بنابراین، تمامی موجوداتی که مصداق انسانیت قرار می‌گیرند، می‌توانند این استعداد خویش را به فعلیت تبدیل کنند؛ به این صورت که با انتخاب درست معلومات نظری و نیز جاری کردن این معلومات در حیات شخصی به‌تدریج به تجرد تام نزدیک شده و این تجرد تام را برای خویش شدت بخشند.

سبزواری، ملاحادی (۱۳۶۰). التعليقات على الشواهد الربوبية. مشهد: المركز الجامعي للنشر.

_____ (۱۳۶۹). شرح المنظومه. تصحيح و تعليق آيت الله حسن زاده آملی. تهران: نشر ناب.

طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۱). بداية الحكمة. قم: بوستان كتاب.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). مجموعه آثار. تهران: صدرا.

ملاصدرا (۱۳۰۲ق). مجموعة الرسائل التسعة. قم: مكتبه المصطفوی.

_____ (۱۳۵۴). المبدأ والمعاد. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

_____ (۱۳۶۰). أسرار الآيات و أنوار البينات. تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه.

_____ (۱۳۶۳). المشاعر. تهران: طهوری.

_____ (۱۳۶۶). تفسير القرآن الكريم. قم: بيدار.

_____ (۱۳۷۸). المظاهر الإلهية في أسرار العلوم الكمالية. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۳۸۱). كسر اصنام الجاهيلة. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

_____ (۱۴۱۷ق). الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية. با حاشیه ملاحادی سبزواری. بیروت: مؤسسه التاريخ العربی.

_____ (۱۴۲۰ق). مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین. تهران: حکمت.

_____ (۱۹۸۱م). الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

بنابراین مطلوب و آرمان در تمامی انسان‌ها رسیدن به مرحله ملک شدن است و از این جهت هیچ تفاوتی میان انسان‌ها وجود ندارد بلکه از تمامی انسان‌ها توقع می‌رود وجود خود را به مدد حرکت جوهری نفسشان از مراحل پایین وجود، یعنی از مرحله نباتی به مرحله تجرد تام نائل کنند. این در انسان نه تنها به نحو عقلی که به نحو وقوعی نیز امکان‌پذیر است و عرفا و فلاسفه بسیاری در عمل توانسته‌اند در این حرکت اشتدادی به مراحل والای تجرد برسند.

در عین حال، تمامی انسان‌ها در عمل نخواهند توانست به این سعادت نائل آیند، چراکه تجرد تام در انسان‌ها، ابتدا صرفاً به صورت استعداد است و در هیچ انسانی به نحو بالفعل وجود ندارد و این انسان است که خود باید با رشد صحیح عقل نظری و عملی خویش، این استعداد را شکوفا سازد و این میسور نخواهد بود مگر به واسطه تلاش‌های مستمر و انتخاب راه و روش درست در حیات نظری و عملی‌اش. تجربه تاکنون نشان داده که اکثریت انسان‌ها نتوانسته‌اند به این مهم نائل آیند.

منابع

قرآن کریم.

آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۹). شرح بر زاد المسافر ملاصدرا، معاد جسمانی. تهران: امیرکبیر.

ابن سینا (۱۳۷۵). الاشارات و التنبیها. قم: نشر البلاغه.